

روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی صاحب امتیاز

شبه

سال هفدهم ۱۵ شهریور ۱۴۰۴ ۱۳ ربه الاول ۱۴۴۷ شماره ۳۵۶۹

مدیرمسئول سید منعم موسوی مهر سردبیر سید سجاد طلوع هاشمی

نشانی: خیابان کوهسنگی ابتدای کوهسنگی ۱۵ دفتر مرکزی: ۰۵۱-۳۷۲ ۸۸۸۸ ۱-۵

تلفن: ۰۵۱-۳۸۴ ۹۰۳۸۴ روابط عمومی: ۰۵۱-۳۸۴۸۳۷۵۲ شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹

MAshhadchEhreh.ir

Photosahr.ir

سایت شهرا را نیز از اینستاگرام اسکن این کد دنبال کنید

میتوان نامۀ اخلاق حرفه‌ای

۱۵٪ رطوبت هوا

۳۴٪

۲۵ صبح

۲۴ شب

۱۱:۲۹:۴۸ نیمه شب شرعی

۱۷:۵۲:۲۳ اذان صبح فردا

۱۸:۱۰:۵۱ طلوع آفتاب فردا

۳۴ ظه

۲۵ صبح

۲۴ شب

۲۴:۴۶:۲۲ نیمه شب شرعی

۰۳:۴۱:۱۹ اذان صبح فردا

۰۵:۰۸:۰۰ طلوع آفتاب فردا

کارتون شهر



بدون شرح...



مجید ادیبی

شوخى بی‌شوخی

پایان یارانه

پس از اظهارات و درافشانی‌های وزیر محترم کار مبنی بر اینکه درآمد ماهانه ۱۰ میلیون تومان، خط قرمز برخورداری و رفاه کامل محسوب شده و موجب حذف یارانه است، موجی از تفکر و حیرت جامعه را فراگرفت که با این مبلغ دقیقاً کدام قله لاکچری را می‌توان فتح کرد. در همین راستا، پیش‌نویس یک بخشنامه فوق محرمانه که از اتاق فکر «ستاد عالی مبارزه با رفاه بیش از حد» به بیرون درز کرده، ابهامات را به طور کامل برطرف می‌کند: بخشنامه فوری و آنی شماره ۱۴۰۴/الف/۶۶۷ موضوع: دستورالعمل نهایی شناسایی ثروت‌های نامتعارف پیرو سیاست‌های جدید اقتصادی و به منظور شفاف‌سازی، آخرین و قطعی‌ترین ضوابط تشخیص مامان من هم می‌خواهم! هنوز پشت ویترین لباس فروشی‌ها، بند نکرده به تیشرت‌های طرح لیوبو! اما دیر یا زود، پای صحبت هم بازی‌هایش، خبردار می‌شود. مثل کرموی و ملودی با آن صورت‌های نجسب و نازیب! آخر همین ماه وارد شش سالگی می‌شود. گفته طرح روی کیک امسالش یک کیتی صورتی باشد. من نمی‌دانم سال آینده، شمع تولد شش سالگی‌اش را روی چه کیک‌ی خاموش می‌کند. آن موقع چند لیوبوی بدون استفاده ته کمد اسباب‌بازی خانه‌ها افتاده، پول چند کیلو گوشت و برنج و کتاب و نهال و گل‌دان، رفته پای هیجان دست کشیدن روی خش خش بسته‌های لیوبو فقط دلم می‌خواهد تا آن روز، با شیب کمتری، سلیقه و نگاه نسل جدید، به تماشا و دنبال کردن کاراکترهای مرموز، عادت کند. بچه را می‌گذارم توی اتاق. چراغ‌های خانه را روشن می‌کنم و بعد لیوبو، لابه‌لای پست‌های تمام نشدنی اینستاگرام گم می‌شود.

مهدی مصطفی

ماده ۱: شاخص‌های رفاه بر مبنای ساندویچ با عنايت به گزارش‌های سامانه هوشمند لقمه‌شمار، یارانه کلیه افرادی که به جای ساندویچ دونانه متعارف، اقدام به سفارش ساندویچ سه‌نانه نموده به آن را با نوشیدنی گازدار همراه کنند، به دلیل اشرافیگری مفرط، قطع خواهد شد. تبصره: نوشیدن دوغ پاکتی بدون گاز، در صورت عدم زیاده‌روی، بلامانع است. ماده ۲: پایش هوشمند خورش با اتصال سامانه «رایحه‌یاب ملی» به شبکه گاز کشور، خانوارهایی که در پخت قورمه‌سبزی از لیمو عمانی کامل (به جای نصفه) استفاده کنند یا میزان گوشت خورشتی آن‌ها (پس از پخت) از پانزده گرم برای هر نفر تجاوز کند، ثروتمند تلقی می‌شوند. ماده ۳: طرح جامع «پسماند کاوی

ماده ۴: رصد سبک زندگی دیجیتال انتشار تصاویر از هرگونه نوشیدنی در کافی‌شاپ (حتی یک فنجان جای ساده) در فضای مجازی، به منزله اقرار به برخورداری است و یارانه فرد خاطی در اولین فرصت مسدود می‌شود. ماده ۵: طرح ملی «شهروند-بازرس» رانندگان تاکسی‌های اینترنتی موظف‌اند مسافرانی را که برای کرایه چهل و نه هزار تومانی، یک‌تراول پنجاه هزار تومانی پرداخت کرده و با گفتن جمله «بقیه‌اش مال خودت»، منتظر هزار تومان باقی‌مانده نمی‌شوند، به عنوان «مرفه‌بی‌درد» در سامانه «ثروت‌یاب» معرفی نمایند تا اقدامات لازم صورت پذیرد. معاونت راهبردی پایش و کشف ثروت‌های پنهان و آشکار.

اول شخص

سایه بلند یک خانواده

یادی از محمد خجسته باقرزاده، خیر مشهدی حامی بیماران کلیوی، هم‌زمان با سالروز درگذشتش



بزرگ‌تر و شفقت به کوچک‌تر، اصول ناگسستگی زندگی است. در این خانواده، اندوختن ثروت یک مسئله فرعی است و بیش از هر چیز، اندوختن دل‌ها را در نظر دارند. محمد وقتی که رنج بیماران کلیوی را از نزدیک می‌بیند، بند دلش پاره می‌شود. بیماری‌های مزمن، علاوه بر رنج، هزینه دارند. شاید نتواند برای بهبودشان کاری کند، اما می‌تواند در این مسیر، هزینه‌ها را تقبل کند تا رنج بیشتری به آن‌ها تحمیل نشود. اولش با پرداخت هزینه‌های درمان ده‌ها نفر شروع می‌کند و خیلی زود، در سال ۱۳۸۷، ریاست انجمن حمایت از بیماران کلیوی خراسان رضوی

مریم شیعه! دکانش در بازار محل رفت و آمد چهره‌های امین و معتمد شهر است. صبح‌ها پیش از اینکه کرکره مغازه را بالا بدهد، روبه‌روی گنبد طلایی رنگ حرم علی‌بن موسی الرضا^(ع) می‌ایستد. دستش را روی سینه می‌گذارد و به نشانه ادب خم می‌شود. در بازار کسی نیست که حاج محمداسماعیل را نشناسد. راه‌رسم تجارت می‌داند، خوش برخورد و خوش‌رواست و وقت‌هایی که کسی برای حل مشکلاتش سراغ او را می‌گیرد، سرتاپا گوش می‌شود و هر چه از دستش برآید، دریغ نمی‌کند. حاج محمداسماعیل، کاسب شریفی است که در تعامل با مردم کم نمی‌گذارد. وقتی کسی از او کمک می‌خواهد، دریغ نمی‌کند و در رویارویی با نیازمندان، زیر پروبالشان را می‌گیرد و خودش را وسیله‌ای می‌بیند برای روزی‌رساندن به آدم‌هایی که خدا بر سر راهش قرار می‌دهد. در خانه پدری مهربان و مقتدر است. روزی که یک طلبه جوان از قم به مشهد می‌آید و دخترش منصوره خانم را خواستگاری می‌کند، پیش از آنکه... میلانی پاپیش می‌گذارد و طلبه جوان را تأیید می‌کند. بی‌هیچ چون و چرایی، ماجرا را با منصوره خانم در میان می‌گذارد. عروسی ساده‌ای برگزار می‌کند و دست دخترش را در دست طلبه‌ای می‌گذارد که بعدها رهبر انقلاب می‌شود.

بیماری علاوه بر رنج، هزینه دارد

محمد پسر حاج محمداسماعیل است. خانواده می‌گویند محمد بیش از همه به پدر شباهت دارد. قصه مهربانی و بخشش محمد، چنان در کشور می‌پیچد که از راه دور و نزدیک، سراغش را می‌گیرند. گاهی از شهرها و استان‌های دیگر نزد او می‌آیند و درباره رنج‌ها و مشکلاتشان با او حرف می‌زنند. محمد دست پرورده همان پدر است. در محیط حجره و خانه، انسانیت را از او می‌آموزد و بعدها در دیگران را در خود قلمداد می‌کند. او در فضایی رشد می‌کند که احترام به

کوچه

وحدت؛ همه یک تن برای وطن



غلامرضا زولانی

در غرب، اولین دست‌هایی بودند که بر بقیه متجاوزان مشت شدند. اولین تیرها به پای و پشت و سر دشمن از تفنگ اینان شلیک شد. در جنگ تحمیلی صهیونی-استکباری اخیر هم دیدیم همه یک تن شدیم برای وطن. این باورمان را زیستیم که وحدت یک فضیلت اخلاقی صرف نیست؛ ابزار قدرت‌آفرینی و تمدن‌سازی است. اول به نام ایران و در گام بعد به نفع انسانیت. واقعیت این است که هر الگویی پیش از صدور باید در داخل ساخته شود. اگر ایران می‌خواهد پرچم دار وحدت اسلامی باشد، نخست باید انسجام ملی خود را به نمایش بگذارد. وحدت در ایران به معنای کاهش شکاف‌های سیاسی و اجتماعی، تبدیل اختلاف‌ها به رقابت سازنده، و تمرکز بر اصل

بسیست و یکم باشد. نه فقط برای دفاع از خود، بلکه برای پیشنهاد الگویی تازه به جهان، الگویی که می‌تواند بشریت را از سلطه و اسارت و خشونت برهاند و به سمت عدالت و سعادت راهنمایی کند. در این معنا، وحدت نه تنها یک ضرورت سیاسی برای امروز ماست، بلکه یک پروژه تمدنی برای آینده جهان است؛ پروژه‌ای که از خیابان‌های تهران و قم آغاز می‌شود، در غزه و بیروت و بغداد و قاهره و عدن و ریاض تبلور می‌یابد و در نهایت می‌تواند به معماری یک تمدن نوین اسلامی بینجامد؛ تمدنی که فضا را برای بهتر زندگی‌کردن نسل بشر فراهم آورد و حتی طبیعت را فرصتی تازه برای سلامت بدهد. بله، راز تازه موفقیت همچنان در میراث کهن قرآنی وحدت است. در باور و کاربست «و اعصموا بحبل الله و لاتفرقوا»،

روز واقعه

یک لبخند چند میلیونی ترسناک



آزاده چشمه‌سنگی! بچه را گذاشته‌ام روی پا. چراغ‌ها را خاموش کرده‌ام، شیرش را خورده، دست و پایش را زده. حالا چشم‌هایش دارد می‌رود که دیگر با خیال راحت گوشی را برمی‌دارم. چرخ می‌زنم در لایتنانه‌ی مجازستان. میان تاریکی خانه، توی صفحه موبایل، چشمم می‌افتد به چشم‌های درشت عجیبش. چشم‌هایی که چیزی مابین ترسیدن و ترساندن است. دهانش تا بناگوش باز مانده و ردیف دندان‌های تمام نشدنی‌اش، لبخند نیست. یک جور دهن‌کچی به عالم زنده‌هاست. بچه تکان کوچکی می‌خورد. نگاهش می‌کنم. معصومیت و زیبایی از تک تک اجزای صورتش می‌ریزد. این‌ور صفحه اما لیوبو هنوز دارد می‌خندد. یک بار با شمایلی صورتی، یک بار آبی، یک بار خاکستری. صدای گوشی را بسته‌ام تا بچه بیدار نشود. اما صدای خش خش آنباکس کردن بسته‌هایش، با صدای بسته هم به گوش می‌رسد. زیر ویدئو نوشته: «ارزان‌تر از همه جا! فقط و فقط ۹۵ هزار تومان!» بعد فکر می‌کنم با این قیمت که قطعاً فیک‌ترین نسخه محصول است، چه چیزها که نمی‌شود خرید، یک کیلو گوشت گوسفندی! یک دست لباس گرم زمستانی برای بچه‌ها! یک کیسه برنج پنج کیلویی خارجی یا اصلاً

خاص سلبریتی‌ها و چهره‌های سرشناس است و تب همه‌گیرش، دامن نوجوان‌ها و کودکان را گرفته. دارم فکر می‌کنم تا حالا خیلی خوش‌شانس بوده‌ام که هنوز دختر پنج ساله‌ام چیزی از این عروسک جدید نمی‌داند. هنوز گوشه دامن را نجسیده که مامان من هم می‌خواهم! هنوز پشت ویترین لباس فروشی‌ها، بند نکرده به تیشرت‌های طرح لیوبو! اما دیر یا زود، پای صحبت هم بازی‌هایش، خبردار می‌شود. مثل کرموی و ملودی با آن صورت‌های نجسب و نازیب! آخر همین ماه وارد شش سالگی می‌شود. گفته طرح روی کیک امسالش یک کیتی صورتی باشد. من نمی‌دانم سال آینده، شمع تولد شش سالگی‌اش را روی چه کیک‌ی خاموش می‌کند. آن موقع چند لیوبوی بدون استفاده ته کمد اسباب‌بازی خانه‌ها افتاده، پول چند کیلو گوشت و برنج و کتاب و نهال و گل‌دان، رفته پای هیجان دست کشیدن روی خش خش بسته‌های لیوبو فقط دلم می‌خواهد تا آن روز، با شیب کمتری، سلیقه و نگاه نسل جدید، به تماشا و دنبال کردن کاراکترهای مرموز، عادت کند. بچه را می‌گذارم توی اتاق. چراغ‌های خانه را روشن می‌کنم و بعد لیوبو، لابه‌لای پست‌های تمام نشدنی اینستاگرام گم می‌شود.